

فهرست

پیش درآمد

جواهرات فوزیه، فیلسوف ولی خان و سکینه آمریکایی..... ۹

یادداشت‌های قاسم غنی

روزها و شبها در تالار..... ۶۱

گریز به ژنو از راه رم..... ۱۷۶

باز هم مصر..... ۱۹۱

بازگشت به تهران..... ۲۰۴

پیوست‌ها

۱. نامه و پیام محمدرضا شاه به ملک فاروق..... ۲۲۵

۲. قاسم و آلبرت، دانشگاه پرینستون..... ۲۲۸

۳. یادداشت سیروس غنی بر کتاب پدرش..... ۲۴۱

۴. یادداشت پرویز راجی..... ۲۴۶

۵. آگهی دانشگاه ییل..... ۲۴۷

عکسها..... ۲۴۹

نمایه..... ۲۶۳

جواهرات فوزیه، فیلسوف ولی خان و سکینه آمریکایی

به تجربه دیده‌ایم شرحی مستند اما دور از فضای ذهنی و باور مخاطب ممکن است بر برداشت او از حرفهای قبل و بعد اثر بگذارد و اعتبار گوینده از نظر راستگویی در چشم شنونده صدمه ببیند. چه بسا داستان تخیلی بیشتر شنونده داشته باشد و راحت‌تر پذیرفته شود تا آنچه واقعاً اتفاق افتاده است اما به نظر شنونده شکاک واقعی جلوه نمی‌کند. از این رو، کسانی هنگام تعریف کردن برای دیگران ترجیح می‌دهند از خیر روایتی که احتمال دارد به اعتماد شنونده لطمه زند بگذرند.

بازجوها، مرتبها و والدین اندرز می‌دهند حقیقت را بگویند زیرا داستانسرایی نام دیگری است برای دروغ. اما حتی وقتی پیداست راوی داستانسرایی نمی‌کند اگر حرفش به اندازه کافی قانع‌کننده به نظر نرسد شنونده باید چه کند؟ مخاطب اگر احساس کند روایتی که می‌شنود صرفاً به قصد مبهوت کردن اوست امکان دارد همانند تماشاگر سیرک و شعبده برخوردار کند: با پایان شیرینکاری حیرت‌انگیز و چشم‌بندی باورنکردنی، بی‌احساسی خاص و پایدار همه پی‌کارشان می‌روند.

در مقابل، کسی که چند لایه طرح مستور زیر تصویر نهایی تابلو را توضیح می‌دهد یقیناً مدتها پیش به چنین کشفی دست یافته است. گرچه انگار همراه با مخاطبانش یک بار دیگر از این کشف شگفت‌زده می‌شود، هدفش از این جستجو

متعجب کردن کسی نیست: واقعیت پنهان زیر لایه‌های رنگ و روغن باید عیان گردد. و فرق است میان عیان، فاش و افشا کردن. می‌توان گفت اولی همان است که اشاره کردیم: اعلام واقعیتی غیرشخصی، به معنی نداشتن شاکی خصوصی، مانند عکسبرداری از لایه‌های تمرین اولیه زیر نقاشی نهایی که ممکن است بسیاری را شگفت زده کند. دومی خبری است که سالها نزد گوینده محفوظ مانده، مانند افشای اسرار حسابهای بانکی فرد قدرتمند متوفی از سوی حسابدار معتمدش. سومی روی دایره ریختن خبری است که فردی دیگر می‌کوشد پنهان بماند، مانند کاری که در نبردهای سیاسی می‌کنند. در هر سه حالت، بخصوص در دو حالت دوم و سوم، واقعیت ممکن است از هر داستانی عجیب‌تر باشد و لازم آید چند قطره را در سطل آب رقیق کرد و اسانس زد و طعم داد تا برای مخاطب پذیرفتنی شود. تخیلاتی در این مایه که قهرمان ماجرا با چتر نجات از هواپیمای مسافری بیرون می‌پرد یادآور تن تن و ترفندهای سینمایی است. در عالم واقع، سال ۱۹۷۱ در آمریکا هواپیمارباگروگانها را در برابر دریافت پول نقد و چتر نجات آزاد کرد و در تاریکی شب بارانی از در انتهای دم هواپیما بیرون پرید. و به این یکی توجه کنیم: چوپان دهی در دامنه زاگرس به کدخدا گفت آن بالاها تکه‌های آهن رنگی و چند استخوان افتاده که به نظر او مال جانور نیست. کدخدا به ژاندارم خبر داد و هیئت تحقیق به محل آمد. روشن شد هواپیمای یک موتورهای که مدتها پیش در پرواز بوشهر-تهران گم شد در کوههای مرکز ایران سقوط کرد.

در پرونده اول، کارآگاهان افبی‌آی پس از دهه‌ها تجسس درنیافتند هواپیماربا روی چه حسابی دست به کار مجنونانه زد و چه به سرش آمد. تا پیش از اقدام عجیب و بی‌مانند شخص مرموز، در تاریخ هوانوردی کسی کت و شلوار سفیدی به تن و کیف اسکناس در دست از هواپیما بیرون نپریده بود. اگر هواپیما از نوعی نبود که در انتهای و رو به پائین داشته باشد، درهای کناری هواپیمای مسافری در فشار هوای هنگام پرواز باز نمی‌شود. شخص مجهول ممکن بود دیوانه باشد اما احمق نبود؛ چیزهایی می‌دانست.

در مورد دوم، شرح کشف بقایای هواپیمای سسنا در گزارشهای کمیسیون سوانح سازمان هواپیمایی کشوری درج است. در جاهایی از دنیا گاه بقایای هواپیماها را دهها سال پس از سقوط در جنگلهای پانخورده یا بالای کوهها می‌یابند و کل گزارش چند سطر یا چند پاراگراف بیشتر نیست اما امکان دارد تمام عمر در یادمان بماند.

اگر هم فیلمهایی پرشاخ‌وبرگ در آن مایه‌ها دیده‌اید احتمال دارد حتی نام آنها را به یاد نیاورید. در مقابل، چند سطر گزارش پریدن مردی به درون آسمان تاریک و بارانی و کشف بقایای هواپیمای ارتاکسی در ارتفاعات زاگرس در یادها می‌ماند گرچه داستان و جزئیاتی برای تعریف کردن وجود ندارد زیرا هیچ‌کس نمی‌داند دقیقاً چه شد.

زمانی هم که جزئیات رسماً ثبت شده باشد بسیاری اگره دارند باور کنند. این مضمون که رب‌التووع زیبایی در اساطیر یونان دچار اتساع روده بزرگ باشد بیشتر مهمل است تا خنده‌دار. اما الویس پریسلی، سلطان راک‌اندروول و یکی از خوش‌سیماترین مردان فرهنگ پاپ آمریکا با رکورد بی‌رقیب فروش جهانی یک میلیارد صفحه در زمان حیاتش، گمان می‌رود به سبب عارضه‌ای که از اثرات جانبی مصرف درازمدت مقادیر عظیم داروی آرامبخش است جانش را از دست داد: تورم اندامهای داخلی و انباشت ماهها مواد در روده بزرگی چندین برابر حجم عادی. مصرف داروی ملین‌گاه ناچارش می‌کرد حین اجرای برنامه سن را برای عوض کردن لباس زیر ترک کند. سحرگاهی در دستشویی منزلش جان داد و کالبدشکافی به این نتیجه رسید که در تلاشی دردناک برای تخلیه خویش، از درون منهدم شد و قلب متورمش زیر فشار امعا و احشا از تپش ایستاد. نصف حقیقت را با حرفی بی‌پایه مونتاژ کردند تا دل دوستدارانش بیش از این نشکند: ایست قلبی به سبب ضربان نامنظم. اما اهل طبابت گفتند تشخیص ضرباهنگ نامنظم قلب پس از مرگ شخص امکان ندارد. اگر نشریه‌ای در ممفیس، زادگاه او در ایالت تنسی آمریکا، بنویسد 'زیباترین مرد جهان در مدفوع خویش خفه شد' هزارها مشترک از دست خواهد داد و حتی ممکن است دفتر آن را به آتش بکشند.